



مجموعه داستان‌های نخلی

نویسنده و تصویرگر: لئویونی
مترجم: مصطفی رحماندوست

موش

نوازنده



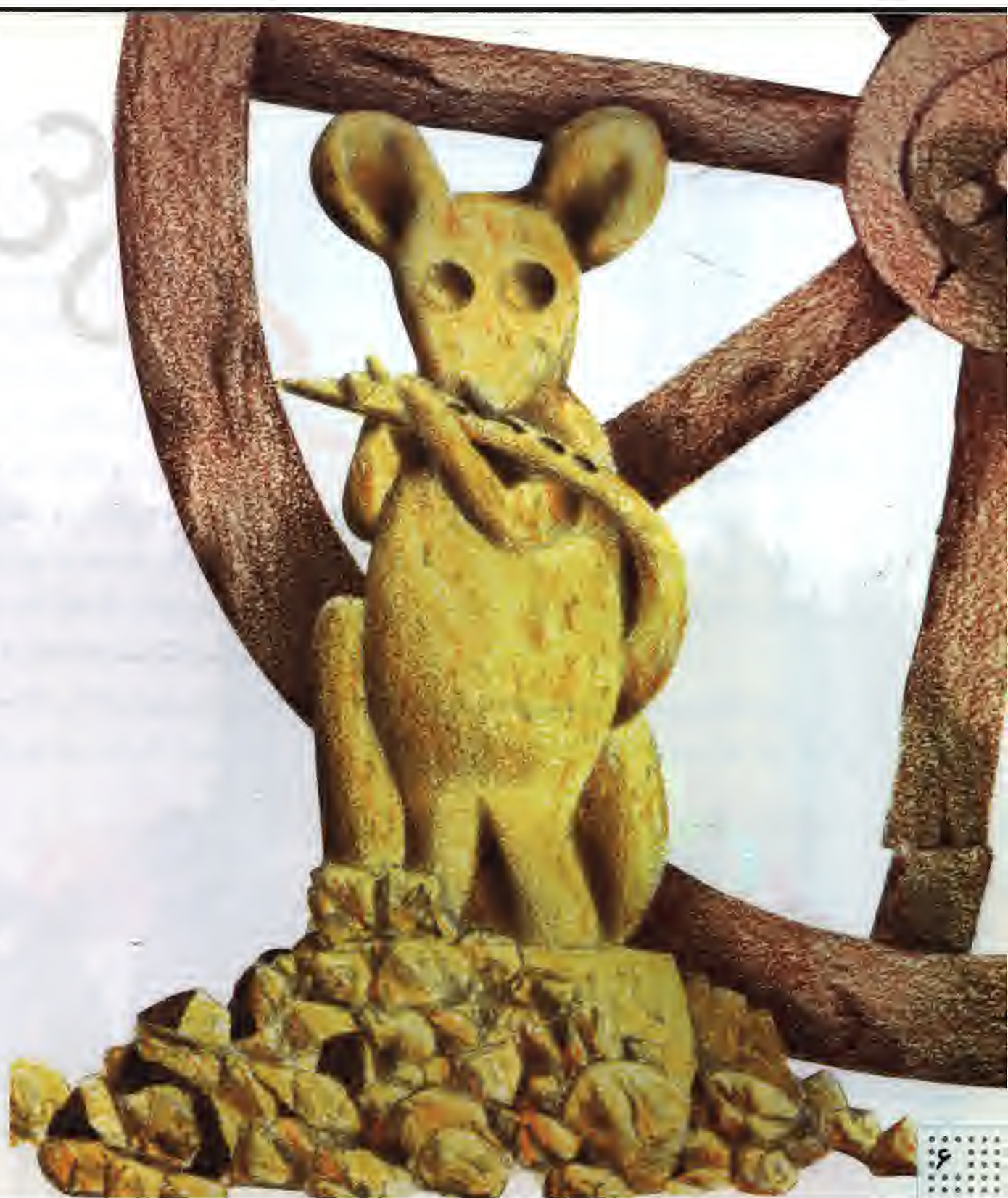


«جرال» موشی بود که پیش از آن، هر گز آوای موسیقی به گوشش نخورده بود، اما صداهای دیگر را، چرا. صداهای زیادی را شنیده بود، مثل سر و صدای مردم، جیرجیر باز و بسته شدن درها، صدای واق واق سگ‌ها، صدای ریزش آب و میومیوی گربه‌ها و البته صدای جیزجیز آرام حرف زدن موش‌ها را، ولی هر گز صدای موسیقی به گوشش نرسیده بود. تا این که یک روز صبح....

جرال، توی آشپزخانه‌ی یک خانه‌ی خالی که در آن زندگی می‌کرد، یک تکه پنیر خیلی خیلی بزرگ پیدا کرد. آن پنیر، بزرگ‌ترین قطعه پنیری بود که جرال در عمرش دیده بود. جرال، با علاقه‌ی زیاد یک تکه از آن پنیر خیلی خیلی بزرگ را جدا کرد و خورد. وای... چه قدر خوشمزه بود! ولی چه طوری می‌توانست پنیر به آن بزرگی را به انبار مخفی لانه‌اش ببرد؟! جرال به طرف موش‌های همسایه‌ای که دوستش بودند، دوید. خبر پنیره گنده‌ای را که پیدا کرده بود، به آن‌ها داد و گفت: «اگر شما به من کمک کنید که آن پنیر خیلی بزرگ را به انبار لانه‌ام ببرم، به هر کدامتان یک تکه پنیر بزرگ می‌دهم.»

دوستانش که همه پنیر را خیلی دوست داشتند، با پیشنهاد او موافقت کردند و راه افتادند. وقتی چشم موش‌ها به پنیر افتاد، با خوشحالی جیغی کشیدند و گفتند: «وای... چه پنیر بزرگی!





فوق العاده است، عجیب و غریب است!



موش‌ها با هم پنیر را به طرف انبار جرال هل دادند. هل دادند و کشیدند و آن قدر تلاش کردند تا توانستند آن تکه پنیر غول آسا را به انبار لانه‌ی جرال برسانند. جرال از پنیر خیلی خیلی گنده‌اش بالا رفت. در بالاترین جای آن ایستاد و با دندان‌های کوچکش سعی کرد تکه‌های بزرگی از آن را جدا کند و به دوستانش بدهد. دوستان جرال تکه پنیرهایی را که به دست آورده بودند، برداشتند تا بخورند یا به لانه‌های خودشان ببرند. جرال همچنان مشغول تکه تکه کردن پنیر خیلی خیلی بزرگ بود که متوجه چیز عجیبی شد. او هنگام جدا کردن تکه‌های پنیر به یک سوراخ رسید. سوراخی که مثل گوش بود، گوش پنیری!

جرال وقتی دید همه‌ی دوستانش از آن جا رفته‌اند، با عجله دوباره مشغول کردن تکه‌های پنیر، از آن پنیر خیلی خیلی بزرگ شد. وقتی که تقریباً دور و بر پنیر بزرگ را تا نصفه تکه تکه کرده بود، خسته شد. از روی پنیر به پایین پرید تا ببیند آن پنیر خیلی خیلی بزرگ به چه شکلی درآمده است.

وای... آن چه را که با چشم‌هایش می‌دید، نمی‌توانست باور کند. گوش‌هایی که او قبلاً دیده بود، گوش‌های یک موش غول‌پیکر بودند. موش پنیری خیلی بزرگی که می‌شد گفت توی آن تکه پنیر خیلی خیلی بزرگ پنهان شده است. موشی که یک نی‌لیک بزرگ را وسط لب‌های چین خورده‌اش گذاشته بود.

جرال دوباره رفت سراغ تکه‌ی بزرگ بزرگ. او آن قدر با دندان‌هایش پنیرهای دور و بر موش پنیری را کند و به زمین ریخت تا توانست مجسمه‌ی یک موش کامل را از دل آن پنیر خیلی خیلی بزرگ بیرون بیاورد.

خوب که نگاه کرد، دید نی‌لیکی که موش پنیری بر لب دارد، نی‌لیک نیست، دنباله‌ی دم اوست.

Geraldine the Music Mouse

Written & Illustrated By:
Leo Lionni
Translated By:
Mostafa Rahmandoust

